



قراردادهای تریلیونی صنایع تسلیحاتی و فناوری آمریکا در خاورمیانه!

سفر سه‌روزه ترامپ و لشکری از سرمایه‌داران و صاحبان صنایع تسلیحاتی و فناوری به سه کشور عربستان سعودی، قطر و امارات متحده با انعقاد قراردادهای کلانی در زمینه‌های دفاعی، فناوری، انرژی و هواضا پایان یافت. منابع مختلف خبری از جمله نیویورک‌تایمز و یورونیوز، مجموع این قراردادهای اقتصادی را بالغ بر سه تریلیون و ۲۰۰ میلیارد دلار اعلام کرده‌اند. حجم کل توافقات انجام‌شده با امارات متحده عربی یک تریلیون و ۴۰۰ میلیارد، قطر یک تریلیون و ۲۰۰ میلیارد و عربستان سعودی ۶۰۰ میلیارد دلار اعلام شده که عمدتاً در حوزه صنایع تسلیحاتی، فناوری، هواضا و انرژی می‌باشند. بخشی از قراردادهای مستقیماً با شرکت‌ها و کمپانی‌های متعلق به اعضای خانواده ترامپ امضا شده است که عمدتاً حول احداث برج‌های ترامپ، مراکز تفریحی «دیزنی‌لند» و زمین‌های بازی گلف می‌باشد.

حیات همراه در این سفرها، نماینده انحصارات و کمپانی عظیم صنایع تسلیحاتی و انرژی و فناوری ایالات متحده از جمله کمپانی بوئینگ، استارلینک، ایکس، جنرال اتمیک، آمازون، اوپرا، دیزنی‌لند، گوگل، کوکاکولا، اوراکل، «سازمان ترامپ»، پالانتیر و وبسرویس هستند که نقش‌شان فروش هواپیما، تأمین زیرساخت‌های دفاعی برای عربستان و قطر، تأمین تراشه‌های هوش مصنوعی برای پروژه‌های سعودی، گسترش اینترنت ماهواره‌ای در عربستان سعودی، توسعه زیرساخت‌های ابری و امنیت سایبری در منطقه، حمل‌ونقل خودروان، احداث پارک‌های تفریحی و برج‌های مسکونی و راه‌اندازی و گسترش صندوق‌های سرمایه‌گذاری و همکاری‌های فناوری در خاورمیانه می‌باشد.

قراردادهای منعقد شده با عربستان سعودی در زمینه دفاعی شامل فروش تسلیحات پیشرفته از جمله موشک و پهپاد، در زمینه انرژی و زیرساخت فناوری، توسعه اینترنت ماهواره‌ای از طریق مجوز استفاده از اینترنت ماهواره‌ای به شرکت استارلینک متعلق به ایلان ماسک و در زمینه ایجاد زیرساخت‌های مراکز داده، فروش تسلیحات و تجهیزات جنگی و نظامی به این کشور از سوی ۱۲ شرکت آمریکایی انجام خواهد گرفت.

در صفحه ۲

بحران انرژی؛ جامعه از هم پاشیده، زیرساخت‌های فرو ریخته

در دمای بالای ۴۵ درجه از شدت گرما بی‌حال شده است. خانه‌ای در یکی از روستاهای مهاباد سیستان به دلیل نوسان برق آتش گرفته است. در دزفول، برق درست در گرم‌ترین ساعات روز قطع شده، برق که می‌رود، آب هم قطع می‌شود. جاروی برقی یک خانواده کارمندی به دلیل نوسان برق سوخته و سه میلیون تومان هزینه تعمیر آن در صفحه ۳

ماfiای قاچاق سوخت و جان‌هایی که برای نان قربانی می‌شوند



روز یکشنبه ۲۱ اردیبهشت، بندر کلاهی میناب واقع در استان هرمزگان، مورد یورش سنگین و وحشیانه نیروهای مسلح انتظامی قرار گرفت. صدها تن از نیروهای امنیتی و مسلح رژیم با تجهیزات گوناگونی از نمونه خودروهای زرهی و لودر، وارد این بندر شدند و به بهانه «مبارزه با قاچاق سوخت» به سرکوب و ضرب و شتم مردم بلوچ ساکن این منطقه پرداختند. مزدوران مسلح رژیم با حملات وحشیانه خود به خانه‌ها و منازل مسکونی، دست به تخریب اموال شهروندان زده و بخشاً این وسایل را به آتش

در صفحه ۵

جایگاه طبقاتی معلمان

در هفته‌های اخیر در گفتگوهای میان معلمان در شبکه‌های اجتماعی و سایت‌های اینترنتی، بحث‌هایی پیرامون جایگاه طبقاتی معلمان و این‌که معلمان کارگرند یا نه در جریان بوده است. بحث مربوط به جایگاه طبقاتی معلمان، بحث جدیدی نیست. سازمان فدائیان (اقلیت) پیش‌از این

در صفحه ۸

آتش زیر خاکستر

این روزها موجی از اعتراضات توده‌ای - هرچند کوچک و پراکنده - شهرهای مختلف کشور را فرا گرفته است. شکل‌گیری تجمعات اعتراضی لایه‌های مختلف اجتماعی در بیش از ۳۰ شهر، آنهم فقط طی دو روز، در روزهای ۲۲ و ۲۳ اردیبهشت نشان از روی آوری توده مردم به اعتراضات خیابانی است. گسترش این

در صفحه ۷

آغاز کلاس‌ها از ساعت ۶ صبح جمهوری اسلامی ویرانگر نظام آموزشی

در صفحه ۱۲

قراردادهای تریلیونی صنایع تسلیحاتی و فناوری آمریکا در خاورمیانه!

طبق بیانیه کاخ سفید فروش تسلیحات شامل پنج دسته است: تجهیزات و خدمات برای توسعه نیروی هوایی و قابلیت‌های فضایی، دفاع هوایی و موشکی، امنیت دریایی و ساحلی، امنیت مرزی و نوسازی نیروهای زمینی، ارتقاء سامانه‌های اطلاعاتی و ارتباطی.

مجموعه قراردادهای اقتصادی با قطر از جمله شامل سفارش ۱۶۰ فروند هواپیمای بوئینگ (که بزرگترین سفارش در تاریخ این کمپانی بوده است)، قراردادی جهت تقویت توانمندی‌های ضد پهپادی و توسعه و به‌روزرسانی زیرساخت‌ها در پایگاه هوایی العدید و تأسیس صندوق سرمایه‌گذاری مشترک در حوزه فناوری و هوش مصنوعی بین شرکت‌های خصوصی آمریکایی و دولت قطر به ارزش تقریبی ۸ میلیارد دلار.

بیشترین قراردادهای با امارات متحده عربی است که شامل تأسیس بزرگترین مرکز داده هوش مصنوعی خارج از ایالات متحده، ایجاد پروژه‌های مشترک هوش مصنوعی و سرمایه‌گذاری یک تریلیون و ۴۰۰ میلیارد دلاری در اقتصاد آمریکا طی ۱۰ سال آینده می‌باشد. طبق این قراردادها بزرگترین مرکز هوش مصنوعی در ابوظبی تأسیس خواهد شد. علاوه بر این، در این توافقات، امارات متحده عربی متعهد شده است که با مقررات امنیتی ملی آمریکا همسو و هماهنگ گردد تا مانع از «دسترسی غیرمجاز به فناوری‌های حساس» شود. منظور از این تعهد، برحذر داشتن امارات متحده عربی از خرید «چیپ» از چین است. لازم به ذکر است که در گذشته فروش «چیپ» به امارات متحده به‌خاطر همکاری‌های اقتصادی‌اش با چین مشمول تحریم گشته بود، اما بر طبق قرارداد جدید، از سال ۲۰۲۵ امارات متحده عربی اجازه واردات ۵۰ هزار «چیپ» هوش مصنوعی را خواهد داشت.

همچنین با لغو تحریم‌ها علیه دولت سوریه در جریان این سفر نیز راه برای سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌های آمریکایی در این کشور باز شد. سرمایه‌گذاری در زمینه انرژی و ایجاد زیرساخت‌ها از جمله مفاد قراردادهایی هستند که با این کشور بسته شده است.

توافقات حاصله در عرصه بین‌المللی در شرایطی صورت گرفت که ترامپ نتوانسته است هیچ‌یک از وعده‌ها و شعارهای انتخاباتی خود را عملی کند و از بحران‌های متعدد اقتصادی و سیاسی داخلی و خارجی بکاهد. برعکس، در عرصه داخلی مشکل

بیکاری و تورم روزبه‌روز بر نارضایتی‌ها افزوده است و هر روزه بخش وسیع‌تری از افشار زحمتکش در این کشور علیه سیاست‌های ترامپ و کابینه‌اش که از سوی مردم به‌درستی «کابینه یک درصدی‌ها» نام گرفته، به اعتراض برخاسته‌اند. تظاهرات‌های گسترده در اول ماه مه امسال در ۷۲۰ شهر ایالات متحده علیه سیاست‌های اقتصادی و سیاسی ترامپ نمونه بارز این بحران‌هاست. ترامپ زمانی که برای بار دوم به قدرت رسید، از حمایت ۵۱ درصدی رأی‌دهندگان برخوردار بود اما تنها پس از گذشت ۱۰۰ روز از قدرت‌گیری‌اش، این حمایت به ۳۴ درصد کاهش یافت. او در عرصه سیاست خارجی نیز هیچ‌یک از شعارهایی را که با بوق و کرنا در دوران انتخابات عنوان کرده بود، نتوانست متحقق کند. نه توانست به وعده خود برای برقراری صلح بین روسیه و اوکراین ظرف سه روز عمل کند و نه توانست در زمینه اعمال تعرفه‌ها بر کالاهای رقبای اقتصادی، موفقیتی کسب کند و یا وعده ایجاد شغل برای کارگران آمریکایی را عملی کند. ترامپ وعده داده است که سرمایه‌گذاری ۱۰ ساله عربستان در ایالات متحده به ایجاد یک میلیون شغل منجر خواهد شد. این نیز یکی دیگر از وعده‌های پوچ و توخالی ترامپ است. طبق برآورد «مرکز سیاست بین‌المللی»، قراردادهای تسلیحاتی با

عربستان به ۲۰ هزار شغل و نهایتاً در خوش‌بینانه‌ترین حالت به ایجاد ۴۰ هزار شغل منجر خواهد شد و نه آن یک میلیونی که ترامپ وعده داده است.

خاورمیانه فعلی، سرشار از «فرصت‌های طلایی» برای امپریالیسم آمریکاست. منطقه زر و زور! منطقه‌ای که از یک‌سوی درگیر جنگ‌های خانمان‌سوز و نسل‌کشی و وجود حکومت‌های مرتجع و دیکتاتور است که هر یک بر بخش مهمی از منابع اولیه و نفت و انرژی جهان چنگ انداخته و از سوی دیگر به کشتار و غارت و چپاول مشغولند. حکومت‌هایی که هر یک به‌مرجانی و در مقطعی - کم و زیاد - درگیر مناقشات سیاسی با آمریکا بوده و هستند اما همواره در زمره متحدین بالقوه و بالفعل امپریالیست‌ها و دشمن سرسخت منافع توده‌های کارگر و زحمتکش خاورمیانه بوده‌اند. مجموعه این شرایط، خاورمیانه را به منطقه‌ای با فرصت‌های طلایی برای امپریالیسم آمریکا و دولت ترامپ تبدیل کرده است. آنچه در مرکز دیدار سم‌روژه دولت و نمایندگان انحصارات آمریکایی در خاورمیانه قرار داشت، مستحکم کردن موقعیت آمریکا در رقابت با سایر قطب‌های اقتصادی رقیب است و ایضاً همدستی آشکارتر با حکومت‌های مرتجع، جنایتکار و غارتگر و چپاول هر چه بیشتر توده‌های کار و زحمت در کشورهای خاورمیانه است.



کشاورزی تا بیش از شش ساعت قطع می‌شود. او خواستار کاهش فوری این قطعی‌ها به کمتر از دو ساعت شد.

بحران «کمبود» برق

فاطمه مهاجرانی، سخنگوی دولت، «ناترازی برق» را چنین تعریف می‌کند که کشور با کمبود «حدود ۲۰ هزار مگاوات» برق مواجه است. اما «ناترازی برق» در ایران ناشی از سوء استفاده و ریخت و پاش نهادهای نظامی و مذهبی و وابسته به مراکز مختلف قدرت و بی‌کفایتی حکومت است. فرسودگی نیروگاه‌ها و پایین بودن راندمان آن‌ها، سرمایه‌گذاری ناکافی در توسعه نیروگاه‌های جدید، اتلاف بالای برق در شبکه انتقال، توسعه‌نیافتگی انرژی‌های تجدیدپذیر، خشکسالی و افزایش دمای تابستان و ناتوانی حکومت در برنامه‌ریزی مصرف است.

بسیاری از نیروگاه‌های حرارتی قدیمی‌اند و ۹۰ درصد نیروگاه‌ها به سوخت‌های فسیلی وابسته‌اند. برق تولیدی در مسیر انتقال و توزیع در ایران حدود ۱۲ درصد و دو برابر استاندارد جهانی است.

طی‌ب‌زاده، رئیس اتاق بازرگانی کرمان می‌گوید دولت با ناترازی برق و خرید با قیمت پایین از نیروگاه‌های خصوصی، آن‌ها را در آستانه ورشکستگی قرار داده است.

طبق آمار اتاق بازرگانی ایران، ۳۶ درصد برق در صنعت، ۳۱ درصد در بخش خانگی، ۱۴ درصد در کشاورزی و ۹ درصد در بخش عمومی مصرف می‌شود. ۸ درصد به سایر مصارف، ۱ درصد به

در صفحه ۴

بحران انرژی؛ جامعه از هم پاشیده، زیرساخت‌های فروریخته

مختلف شاهد تجمع مردم عاصی است. مردم نمی‌خواهند شاهد فروریختن زیرساخت‌ها در دست حکومت ارتجاعی و نظام پوسیده‌ای باشند که حداقل‌های زندگی را نیز از آن‌ها دریغ کرده است.

براساس گزارش روزنامه همپهن در ۲۵ اردیبهشت، برنامه خاموشی صنایع از همان هفته آغاز شده و در ابتدا شامل یک روز قطعی در هفته است، اما در خرداد و شهریور این میزان به دو روز در هفته افزایش می‌یابد.

وزارت نیرو نیز از کارخانه‌های فولاد و سیمان خواسته از ۲۵ اردیبهشت به‌مدت ۱۵ روز تولید را متوقف و مصرف برق را به ۱۰ درصد کاهش دهند که معادل تعطیلی کامل است.

نشست هیأت نمایندگان اتاق ایران با موضوع بررسی ناترازی انرژی، عددی تکان‌دهنده را فاش کرد: زیان صنایع کشور از خاموشی‌ها ۲۰ میلیارد دلار! رقیمی حیرت‌انگیز که عمق فاجعه را آشکار می‌کند. در شرایطی که صنعت نفس‌های آخر را می‌کشد، قطع برق در بخش خانگی نیز شدت گرفته است. تعطیلی پنجشنبه‌ها و شروع کار ادارات و مدارس از ساعت شش صبح، همگی نشانه‌های واضحی از بحرانی عمیق و قریب‌الوقوع در تأمین برق کشور است!

از سوی دیگر، شهباز حسن‌پور نماینده مردم کرمان و راور، هشدار داد که برق‌چاه‌های

است. وقتی برق می‌رود، امکان درس دادن و درس خواندن بچه‌ها در مدرسه وجود ندارد. برق رفته و در برخی محله‌ها نه آنتن تلفن همراه وجود دارد، نه اینترنت. برق رفته و کرکره مغازه‌ها بالا و پایین نمی‌شود. در بنجورد، قطع برق سبب بروز خسارات و آسیب جدی به محصولات کشاورزی و همچنین سیستم پمپاژ و شناورهای چاه شده است. قطعی برق چاه‌های کشاورزی که از فروردین‌ماه سال ۱۴۰۴ آغاز شده، سبب ایجاد تنش آبی برای محصولات کشت بهاره از قبیل گندم و جو شده است. این خبرهای پراکنده نشانه‌های یک فاجعه در جامعه‌ای است که قطعی‌های مکرر برق شیرازه آن را از هم گسسته است.

در بهار سالی که خامنه‌ای آن را «سال سرمایه‌گذاری برای افزایش تولید» نام‌گذاری کرده، قطعی‌های مکرر برق تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده و اقتصاد کشور را زمین‌گیر کرده است. روند قطعی برق که سال گذشته از نیمه تابستان آغاز شده بود، امسال بلافاصله پس از تعطیلات نوروز شروع شد. هیچ جنبه‌ای از زندگی روزمره از تأثیرات این قطعی‌ها در امان نمانده است: مدارس و دانشگاه‌ها، ادارات و فروشگاه‌ها، مزارع، کارگاه‌ها، کارخانه‌ها، بیمارستان‌ها و خانه‌های مسکونی همگی تحت فشارند. طرح تعطیلی دوهفته‌ای صنایع بزرگ که مدیرعامل شرکت توانیر در تاریخ ۲۵ اردیبهشت از آن خبر داد، نمونه‌ای از «مدیریت مصرف انرژی» توسط دولت است؛ اقدامی که نغتنها نشانه‌ای از بحران، بلکه تشدیدکننده آن نیز هست. هرچند وزیر کشور یک روز بعد در ۲۶ اردیبهشت این برنامه را «شایعه‌ای نادرست» خواند، اما پیامک‌هایی که به صاحبان صنایع ارسال شده، خلاف این ادعا را نشان می‌دهد.

صنایع بزرگ که از نیمه سال گذشته با تعطیلی‌های مکرر مواجه بوده‌اند، اکنون نیز با برنامه تعطیلی دوهفته‌ای روبه‌رو هستند و چشم‌انداز ماه‌های پیش‌رو تیره و مبهم است. بیکاری‌های گسترده در راه است. دبیر انجمن تولیدکنندگان بتن هشدار داده در صورت تداوم این خاموشی‌ها، ناچار به تعدیل نیرو خواهند شد، زیرا کاهش تولید در بازه چندماهه قابل مدیریت نیست.

اعتراض به ناکارآمدی حکومت افزایش یافته. روزی نیست که چندین تجمع در شهرهای مختلف برگزار نشود. تجمعات اعتراضی ناوایان سراسری شده و شهرهای

زنده باد اتحاد و پیکار کارگران علیه نظم موجود!



هواداران سازمان فدائیان - اقلیت

بحران انرژی؛ جامعه از هم پاشیده، زیرساخت‌های فروریخته

صادرات و ۱ درصد به روشنایی معابر اختصاص دارد.

برخی صنایع با تکنولوژی‌های قدیمی، برقی بیش از حد استاندارد مصرف می‌کنند. صنایع با مصرف بالاتر از الگو به ترتیب شامل فولاد و آهن ۲۰۲ درصد، تایر و تیوب ۱۰۰ درصد، سرب و روی ۶۶ درصد، روغن نباتی ۲۷ و آلومینیوم ۱۱ درصد هستند.

تبعیض در خاموشی

اما در خاموشی برق هم تبعیض طبقاتی برقرار است. خاموشی‌ها در مناطق حاشیه‌ای بیش از مرکز و در جنوب تهران چندین برابر شمال شهر است. جدول خاموشی‌ها اعلام می‌شود اما برق در ساعات دیگر هم ب کرات قطع می‌شود.

فرزین سوادکوهی، کارشناس حوزه انرژی گفته است: «در استان‌های جنوبی که اتفاقاً بیش از هرجای دیگر در فصل گرما به برق نیاز دارند، ساعات خاموشی بیشتر از پایتخت و استان‌های شمالی است. بی‌عدالتی از همینجا شروع شده و بعد که به تهران رسیده، خاموشی‌ها از مناطق جنوب تهران آغاز شده است که این رفتار عدالت اجتماعی را مخدوش می‌کند».

در سیستان و بلوچستان و در مناطق حاشیه‌ای تهران مانند شهر ری و البرز مردم در اعتراض به قطعی‌های گسترده برق تجمع کرده‌اند. روزنامه‌ها نوشت‌اند زابل با بیشترین قطعی برق روبه‌روست و از سال گذشته هم برق روزی دو ساعت قطع می‌شد. جواد هراتی، از سیستان می‌گوید: «مردم می‌گویند در حق این شهر ظلم می‌شود؛ چون این روند در شهرهای دیگر کمتر است. زابل اصلاً کارخانه ندارد و فقط یک بازار و چندکارگاه کوچک دارد. همه کاسبی‌های مردم هم در این بازار انجام می‌شود اما در اوج فروش، برق می‌رود».

روزنامه «فرهیختگان» گزارشی درباره نابرابری در قطع برق مناطق مختلف تهران منتشر کرد که نشان می‌داد خاموشی‌ها در مناطق جنوبی و حاشیه‌ای، ده‌ها برابر بیشتر از مناطق مرکزی و شمالی تهران است. این گزارش با عنوان «وقتی خاموشی‌ها، شکاف طبقاتی را عمیق‌تر می‌کنند» منتشر شد، اما طی ۲۴ ساعت حذف گردید. در اطلاعیه حذف، دلیل آن را وجود اشکالات آماری و نبود ارقام کافی عنوان کردند، بی‌آنکه مشخص کنند کدام بخش از آمار اشتباه بوده است.

این گزارش حاکی بود شهرری با ۳۲ درصد و اسلام‌شهر با ۲۴ درصد بیشترین سهم از خاموشی‌ها را داشتند، درحالی‌که مناطق مرکزی و شمالی تهران، تنها ۳ و ۱ درصد از خاموشی‌ها را تجربه کرده‌اند.

سونامی بیکاری در راه است

نهادهای وابسته به سرمایه‌داران هشدار داده‌اند که ادامه وضعیت فعلی به «سونامی تعطیلی واحدهای تولیدی و بیکاری» منجر خواهد شد. بحران اقتصادی، رکود، قطعی مکرر برق و کمبود سوخت، صنایع را در آستانه نابودی قرار داده‌اند. در این شرایط، کارگران نباید اجازه دهند سرمایه‌داران برای حفظ منافع خود تولید را متوقف کرده و آن‌ها را قربانی کنند.

در سال گذشته، گزارش‌های متعددی از اخراج کارگران به بهانه قطعی برق منتشر شد و اخیراً نیز کارگران چند کارخانه به بیکارسازی دسته‌جمعی اعتراض کرده‌اند. دبیر انجمن تولیدکنندگان بتن آماده اعلام کرد ادامه خاموشی‌ها موجب تعدیل نیرو و کاهش شدید درآمد کارگران خواهد شد. وی تأکید کرد به دلیل قطعی برق، نیمی از کارگاه‌های بتن تعطیل و نیمی دیگر با یک‌سوم ظرفیت فعال‌اند. وی همچنین هشدار داد که در صورت تعطیلی صنایع سیمان و بتن، صنعت ساختمان نیز از کار خواهد افتاد، زیرا این صنایع کاملاً به هم وابسته‌اند.

در پی قطعی‌های مکرر برق، روز ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۴ اعتصاب گسترده‌ای در شهرک صنعتی خیرآباد اراک آغاز شد. معترضان با مسدود کردن ورودی شهرک، نسبت به بی‌توجهی مسئولان و خسارات

وارد اعتراض کردند و خواستار رفع فوری مشکل شدند.

در ۲۱ اردیبهشت نیز جمعی از فعالان صنعت نساجی یزد مقابل استانداری تجمع کردند. آن‌ها هشدار دادند که ادامه قطعی‌ها منجر به تعطیلی کارگاه‌ها، اخراج نیروها و سقوط تولید خواهد شد و این وضعیت را خیانت به تولید ملی دانستند. به گفته آن‌ها، قطعی برق موجب افزایش ضایعات، کاهش بهره‌وری و افزایش بیکاری می‌شود.

در ۲۳ اردیبهشت، کارگران آلومینیوم‌سازی اراک نیز در اعتراض به قطعی مکرر برق که امنیت شغلی‌شان را تهدید می‌کند، تجمع کردند. یکی از کارگران اعلام کرد که بیش از ۴ هزار نفر در این کارخانه مشغول به کارند و فرسودگی دیگ‌ها امکان کاهش بیشتر مصرف برق را نمی‌دهد. او هشدار داد که ادامه قطعی‌ها خسارات جبران‌ناپذیری به کارخانه و اشتغال وارد خواهد کرد. کارخانه فولاد آریا در اردستان ۴۰ نفر از کارگران را به دلیل "ناترازی برق" و کاهش ساعات فعالیت خود اخراج کرد.

ادامه و گسترش قطع برق در ماه‌های پیش‌رو پیامدهای بسیار جدی و چندلایه‌ای به همراه خواهد داشت. حکومت نه تنها توان پایان دادن به هرج و مرج ناشی قطع برق را ندارد بلکه رسالت آن تشدید بحران است. ریزش زیرساخت‌های تولید و خدمات، باعث کاهش شیفت‌های کاری یا حتی تعطیلی موقت یا دائم واحدهای تولیدی شود. این موضوع منجر به بیکاری یا کاهش درآمد هزاران کارگر می‌شود. کاهش تولید و گرانی و گسترش بیکاری و کاهش درآمد نیروی کار نتیجه این بحران است. نباید اجازه داد حکومت مرتجع و ضد بشر اسلامی بیش از این جامعه را به فقر سوق دهد. ضروری است اعتراضات گسترده اما پراکنده توده‌ای به یکدیگر بیوندند و دست در دست کارگران به حیات حکومت اسلامی و نظام سرمایه‌داری پایان دهند.



مافیای قاچاق سوخت و جان‌هایی که برای نان قربانی می‌شوند

کشیدند. این اقدامات تجاوزکارانه که با تخریب قایق‌ها و دیگر تجهیزات صیادان و سوخت‌بران همراه بود، خشم عموم توده‌های مردم منطقه را برانگیخت. اقدامات وحشیانه سرکوبگران، روز یکشنبه ۲۲ اردیبهشت نیز با تیر اندازی و شلیک گاز اشک آور به روی مردم ادامه یافت. زنان و نوجوانان و کودکان وحشت زده که با بیم و هراس وارد خیابان شده بودند مورد حمله و ضرب و شتم واقع شدند. شمار زیادی از سرکوبگران که بعد از دوروز سرکوب در محل استقرار یافته و دوشنبه شب در تاریکی وارد محله ها شده بودند، ساعت دو ونیم بامداد اقدام به پرتاب منور در مناطق مسکونی نموده و به دنبال آن در ساعات اولیه بامداد روز سه‌شنبه ۲۳ اردیبهشت، سومین روز یورش وحشیانه خود را آغاز کردند. شلیک گلوله های ساچمه‌ای و گاز اشک‌آور ادامه یافت. مزدوران سرکوبگر حکومتی تا توانستند، ضرب و شتم و ایجاد رعب و وحشت کردند. برخی کودکان و نوجوانان حتی هنگام تلاش برای فرار، از پشت هدف مستقیم تیراندازی با گلوله‌های ساچمه‌ای قرار گرفتند. تخریب اموال و سه شبانه روز اقدامات وحشیانه و پی درپی مزدوران مسلح حکومتی علیه مردم به‌ویژه بلوچ‌های منطقه، که متأسفانه در یک سکوت و بایکوت خبری اجرا شد، خسارات مالی و صدمات زیادی به مردم وارد ساخت و ده‌ها مصدوم و زخمی برجای گذاشت.

دو روز بعد از این ماجرا (۲۵ اردیبهشت) فرمانده انتظامی استان هرمزگان چنین ادعا کرد که نیروهای انتظامی با اجرای یک طرح سه روزه، بزرگترین بارانداز قاچاق سوخت در بندر کلاهی میناب را کشف و منهدم کرده اند. در واقعیت امر اما این اقدامات چیزی جز سرکوب بلوچ‌های ساکن بندر کلاهی میناب و کل استان هرمزگان نبود که ادامه سرکوب مردم بلوچ و بلوچستان است، تا قاچاقچی‌های اصلی و بزرگ در درون سپاه و اطراف مقامات دولتی و نزدیکانشان به ادامه کار پر سود قاچاق سوخت ادامه دهند. طرح سه روزه نیروی انتظامی و آنچه در بندر کلاهی شهر میناب رخ داد، درواقع یورش به زندگی و قطع نان زحمتکشانی است که برای ادامه زندگی و تأمین معیشت خود، از شدت فقر و فشار بیکاری و از روی ناچاری و اجبار به سوخت‌بری روی آورده‌اند.

هرجا فقر و تبعیض و محرومیت باشد، هرجا بیکاری و گرسنگی شدید باشد، بدیهی‌است که تلاش برای رهایی از آن، به منظور تأمین معاش، برای تهیه لقمه‌ای نان و نمردن از گرسنگی هم هست فرقی هم

نمی‌کند چه در شکل سوخت‌بری در بلوچستان و هرمزگان باشد چه در شکل کولبری در کردستان. درکردستان بسیاری از مردم و جوانان بیکار و جویای کار که کاری پیدا نمی‌کنند به کولبری روی می‌آورند، در بلوچستان و هرمزگان به سوخت‌بری.

هرکس این را می‌داند که سوخت‌بری و کولبری کارهایی بس پر مخاطره‌اند و گزینه و انتخاب بیکاران نیست. سوخت‌بری راه رفتن روی آتش است و کولبری حرکت در میدان مین و انفجار و شلیک گلوله. نیازی به توضیح نیست که این تنها و تنها اجبار شرایط و نیاز به نان برای بقا است که از بلوچ، سوخت‌بر و از کرد، کولبر ساخته است تا جان را کف دست گیرند بلکه نانی به کف آرند.

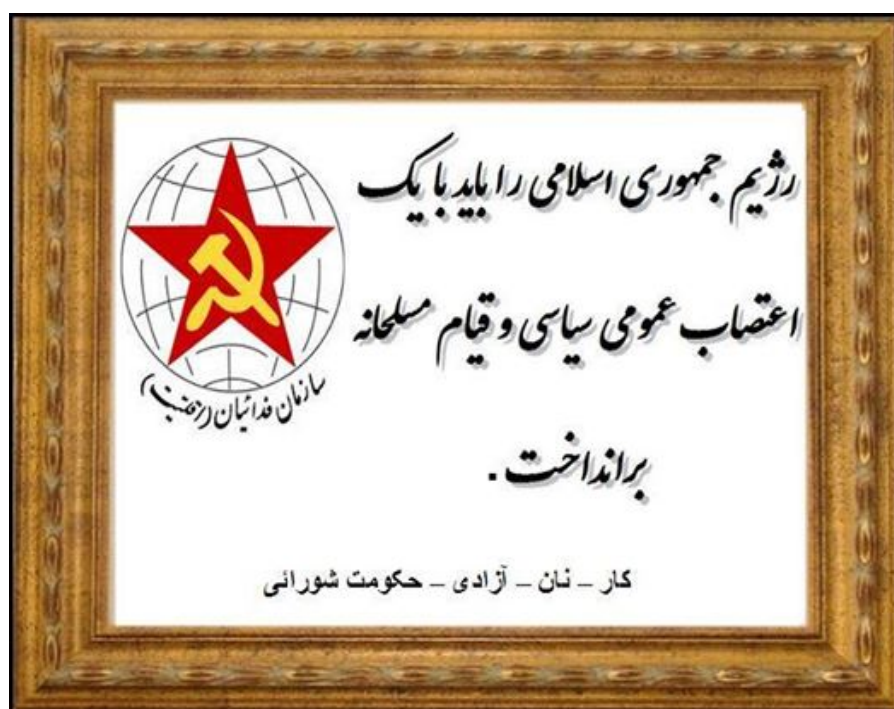
تمام آمارهای حتی رسمی و دولتی حاکی از این واقعیت است که فقر و محرومیت در نقاط مرزی مانند بلوچستان و کردستان بسیار شدید است. نرخ بیکاری در این دو استان و نیز در هرمزگان، از متوسط نرخ بیکاری کشور بیشتر است. بیکارانی که به سوخت‌بری و کولبری روی می‌آورند میدانند که خطر جانی از ملزومات سوخت‌بری و کولبری است. برخی آمارها حاکی از آن است که در سال ۲۰۲۴ میلادی، ۲۴۰ سوخت‌بر برائر تیراندازی نیروهای انتظامی یا حوادث جاده ای هنگام حمل سوخت کشته و ۱۸۳ تن زخمی شده اند. کشتار سوخت بران در سال گذشته نسبت به سال قبل از آن ۵۴ درصد افزایش یافت. تعدادی از کشته‌ها و زخمی‌ها را کودکان و نوجوانان تشکیل می‌دهند. در

کولبری نیز وضعیت به همین شکل و مرگ همواره در کمین کولبران است. در سال ۱۴۰۳ دست کم ۱۸۳ کولبر هدف گلوله مأموران حکومتی قرار گرفتند که ۵۲ تن کشته و بقیه مجروح و زخمی شدند. شماری از کولبران نیز هرساله یا ازکوه پرت می‌شوند و یادر دریرف و یخبندان زمستان جان خود را ازدست می‌دهند. سوخت‌بری و کولبری بس خطرناک است و بازی با جان. بازی با جان اما اجبار است و یگانه گزینه در برابر جان سپردن از گرسنگی است.

سازمان‌ها و نهادهای به اصطلاح مبارزه با قاچاق سوخت، پیوسته از قاچاق سوخت سخن می‌گویند و گاه سعی دارند، با توسل به همین موضوع، کمبود سوخت و نابسامانی‌های موجود در این عرصه را توجیه کنند. در حالیکه راننده نیسانی را که حامل چند گالن گازوئیل یا بنزین است به راحتی به گلوله می‌بندند، اما از قاچاقچیان بزرگ و اصلی هیچ سخن نمی‌گویند. هربار سخن از قاچاق سوخت بمیان می‌آید، مقامات دولتی و مرتبط با موضوع رقم‌هایی را اعلام می‌کنند، اما حجم و رقم واقعی و دقیق سوختی را که ازطریق مرزها قاچاق می‌شود، بیان نمی‌کنند.

هاشم اورعی رئیس اتحادیه انجمن‌های علمی انرژی، اسفند سال ۱۴۰۲ اعلام کرد روزانه ۲۰ میلیون لیتر سوخت قاچاق می‌شود. جلیل سالاری رئیس سابق شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی تیرماه سال گذشته نیز همین رقم را اعلام کرد. البته ارقام

در صفحه ۶



ماfiای قاچاق سوخت و جان‌هایی که برای نان قربانی می‌شوند

دیگری نیز عنوان شده اما از همه نزدیکتر مسعود پزشکیان ۲۷ آذر سال گذشته هنگام بازدید از سازمان برنامه و بودجه در مورد قاچاق سوخت گفت "از چرخه ای که تولید و توزیع آن در دست خود ماست روزانه بین ۲۰ تا ۳۰ میلیون لیتر سوخت قاچاق می‌شود."

اگر همین صحبت رئیس جمهور اسلامی و رئیس کابینه را ملاک قرار دهیم، روزانه به‌طور متوسط ۲۵ میلیون لیتر سوخت قاچاق می‌شود. روشن است که این حجم عظیم سوخت نمی‌تواند توسط این یا آن راننده وانت سوخت‌بر جابجاشود. هیچ شبکه ای از وانت بارها در نقاط مرزی شرقی ویا از طریق چند لنچ دار در بندر کلاهی میناب قادر نیست روزانه این حجم عظیم سوخت را از طریق مرزهای زمینی شرق کشور یا از طریق دریا از کشور خارج کند. انتقال روزانه حتی یک پنجم این حجم سوخت نیاز به یک سازماندهی حساب شده، امکانات، شناخت راه و روش‌ها و برخورداری از وسایل ضروری برای حمل و انتقال سوخت است. امروز هرکس این را می‌داند که قاچاق سوخت، در اساس توسط نیروهای سپاه صورت می‌گیرد که در زد و بند با دیگر نهادها و نیروهای حکومتی، شبکه وسیعی از قاچاق سوخت را اداره می‌کند و سالانه میلیاردها دلار از قبل قاچاق سوخت به جیب می‌زنند.

اما صرف نظر از قاچاق سوخت چه از طریق دریا و چه مرزهای شرقی که اساساً یا مستقلاً توسط سپاه یا در همدستی با برخی نهادها و مقامات حکومتی صورت می‌گیرد و نامی از آنان برده نمی‌شود، موضوع این است که بخش زیادی از این سوخت بی آنکه از مرزهای زمینی یا بنادر از کشور خارج شود، از چرخه توزیع حذف و روانه بازار سیاه می‌شود. کریم معصومی عضو ناظر مجلس در ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز، ۲۰ اسفند سال گذشته از قاچاق گسترده سوخت در بازار سیاه داخلی سخن گفت. او فاش ساخت که شبکه‌ی پیچیده‌ای از مافیای توزیع سوخت را از مسیر رسمی منحرف و آن را به بازار سیاه منتقل می‌کند. وی می‌گوید: "برخلاف تصور عمومی، قاچاق سوخت در بسیاری از موارد به خروج فیزیکی از مرزهای کشور منجر نمی‌شود، بلکه این قاچاق در داخل کشور انجام شده و سوخت از چرخه رسمی توزیع خارج می‌شود و در بازار سیاه به فروش می‌رسد. همین موضوع باعث شده است شناسایی مبادی اصلی قاچاق و مقابله با آن

به چالشی جدی تبدیل شود". وی می‌گوید بخش عمده سوخت قاچاق شده، در بازار سیاه داخلی به مصرف کنندگان عمده فروخته می‌شود. او از یک شبکه پیچیده مافیای توزیع سخن می‌گوید که سعی دارد با گمراه سازی افکار عمومی، ماجرا را به سمت قاچاق از مرزهای خارجی معطوف کند تا مبادا کسی در پی توقف جریان درآمدی چنین مافیایی شود!

بنابراین موضوع اصلی قاچاق سوخت چه از طریق دریا و مرزهای زمینی چه از طریق خارج ساختن سوخت از چرخه رسمی توزیع و فروش آن در بازار سیاه اساساً در دست خود سپاه پاسداران و باند های حکومتی است که از این طریق درآمد های هنگفتی کسب می‌کنند.

حمله وحشیانه نیروهای سرکوب و مزدوران امنیتی به مردم بلوچ بندر کلاهی میناب و ضرب و شتم و تیراندازی به روی آنان همراه با تخریب و انهدام لوازم سوخت‌بری و ماهیگیری اهالی تحت عنوان مبارزه با قاچاق سوخت، اساساً نه اقدامی برای جلوگیری از قاچاق سوخت که اقدامی نمایشی و در بهترین حالت اقدامی برای سر راه برداشتن رقبای کوچک بود و در مرحله بعد منحرف ساختن افکار عمومی از حضور یک شبکه پیچیده مافیایی قاچاق سوخت و فروش آن در بازار سیاه داخلی.

ده‌ها هزار سوخت‌بر کوچک و رانندگان وانت بارهای حامل سوخت در بسیاری موارد درآمد اندکی بدست می‌آورند و در بسیاری موارد دیگر هربار مبلغی به عنوان هزینه نقل و انتقال سوخت دریافت می‌کنند و به اجبار یک ریسک بزرگ و خطر جانی را نیز می‌پذیرند و با همین درآمد و همین مبالغ باید هزینه زندگی خود و خانواده را تأمین کنند. اما سودهای هنگفت ناشی از قاچاق و فروش سوخت اساساً به جیب سرمایه‌داران و صاحبان سوخت سرازیر می‌شود.

این وضعیت اسفباری است که جمهوری اسلامی بر ده‌ها هزار سوخت‌بر و کولبر تحمیل نموده است. در نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، بیکاری به چنان معضل بزرگی تبدیل شده است که هیچ راهی برای حل یا دست کم تعدیل آن و هیچ چشم اندازی برای خروج از آن وجود ندارد. در جمهوری اسلامی کسی در فکر مردم فقیر و بیکار نیست. هیچ نهادی خود را درقبال بیکاری میلیونی به‌ویژه بیکاری گسترده در استان‌هایی مانند بلوچستان و کردستان مسؤول نمی‌داند. هیچ‌کس در فکر این نیست که انبوه میلیونی بیکاران چگونه و از چه راهی باید معیشت خود را تأمین کنند؟ چگونه لقمه‌ای نان درآورند و شکم خود و خانواده را سیر کنند. هیچکس مطلقاً هیچکس در دولت جمهوری اسلامی به وضعیت کنونی، سرنوشت و آینده میلیون‌ها بیکار، ده‌ها هزار سوخت‌بر و کولبر فکر نمی‌کند. هیچکس در فکر تأمین زیر ساخت‌های اساسی و قوی در این استان‌ها، رفع تبعیض و نابرابری و اشتغال‌زایی نیست. پس آنگاه، در چنین شرایطی فرد بیکار، ناچار است هر طور که می‌تواند برای کسب نان اقدام کند. راه رفتن بر روی آتش باشد یا تلاش و حرکت در میدان انفجار و تیررس گلوله!

رهایی از این وضعیت اسفناک ممکن نیست مگر آنکه آتش و گلوله را به روی حکومت بازگرداند و جمهوری اسلامی را با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت و بر ویرانه های آن، حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان را بنا کرد. لغو هر گونه ستم و تبعیض و نابرابری ملی، ایجاد کار برای بیکاران از وظایف فوری حکومت شورایی است. در حکومت شورایی برای تمام افراد جامعه از جمله میلیون ها تنی که هم اکنون بیکاراند و همچنین ده ها هزار نفری که از طریق سوخت‌بری و کولبری روزگار می‌گذرانند کار ایجاد خواهد شد. مادام که حکومت شورایی هنوز نتوانسته است برای کلیه بیکاران کار ایجاد کند، موظف است به بیکاران حق بیکاری معادل مخارج یک خانواده چهار نفره کارگری در هر ماه پرداخت کند.



آتش زیر خاکستر

حجم از اعتراضات توده ای که هر کدام با مطالبات معینی در کف خیابان ها و مقابل ادارات دولتی حضور یافته اند، گویای این حقیقت است که توده های مردم ایران از وضعیت اسفباری که رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران بر آنان تحمیل کرده است، به صورت انفجاری به ستوه آمده اند. این وضعیت در همسویی با تعمیق بحران های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که ادامه حیات را بر جمهوری اسلامی دشوار کرده اند، بیانگر این واقعیت عریان است که پاهای سست و لرزان ارتجاع حاکم از آتش زیر خاکستری که بر آن ایستاده است، داغ شده است.

هم اینک، توده های مردم ایران با انبوهی از تضادها و بحران های ناعلاجی که حاکمیت بر سرشان آوار کرده دست به گریبانند. وضعیتی که جامعه را به آستانه یک انفجار عمومی رسانده است. در پرتو این وضعیت انفجاری، خشمی همگانی کل کشور را فرا گرفته و فضای عمومی جامعه وقوع تحولات بزرگ و توفان های سهمگین پیش بینی نشده را انتظار می کشد. شیرازه نظام از هم گسسته و توده های ناراضی و معترض به کلی از حاکمیت قطع امید کرده اند. هیچ چیز سر جایش نیست و میلیون ها مردم رنج کشیده در وضعیتی بحرانی و خشم آلود به آینده ای پر ابهام چشم دوخته اند. همه چیز نابامان و به هم ریخته است. امور روزانه مردم به صورت خودبخودی پیش می رود. بود و نبود دولت - به جز ماهیت طبقاتی سرکوب و بگیر و ببند آن - در هیچ کجای کشور احساس نمی شود. حاکمیت، از پاسخگویی به حداقل نیازهای حیاتی مردم - نظیر آب و برق و نان - عاجز است. خاموشی های مداوم و روزانه برق، قطعی آب و گاز، آلودگی هوا و وجود ریزگردها کشنده امان مردم را بریده اند. گرانی و کمبود دارو بیداد می کند. عدم دسترسی به درمان و امکانات مؤثر پزشکی، افراد دارای بیماری حاد و خانواده های آنان را در روند روزشمار مرگ قرار داده است. سیستم اقتصاد کشور زیر فشار بحران رکود - تورمی از هم پاشیده و نهادهای دولتی سیاست روز مره گی را پیشه کرده اند. نان از سفره مردم خارج، تورم و گرانی سرسام آور، دزدی و فساد گسترده، ناامنی فراگیر و بحران های ناعلاج اقتصادی - اجتماعی تحت عنوان «ناترازی»، ها، یکی پس از دیگری در وضعیتی توأمان علاوه بر زندگی مردم، موجودیت جمهوری اسلامی را نیز در چنبره خود گرفته اند. مشکلات و معضلات تلنبار شده توده های مردم ایران بی کمترین روزنه امیدی همچنان در روندی شتابان پیش می روند. وزارت آموزش و پرورش - که دیرگامیست فقط نامش را یکدک می کشد - به جای آموزش و پرورش، به ابزاری برای سرکوب دانش آموزان و مکانی برای محو آرامش روانی آنان تبدیل شده است. بحران آموزشی، بحران بی سواد و کشاندن پای نیروی انتظامی به مدارس کم بود، که اینروزها متولیان آموزش و پرورش با به صدا درآوردن زنگ مدارس در ساعت ۶ بامداد، خواب را نیز

از چشم کودکان دانش آموز ربوده اند.

مجموعه شرایط موجود و شکست های پیاپی جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و بین المللی، جملگی بیانگر این واقعیت اند که اوضاع جامعه به شدت ملتهب و شرایط برای رژیم وخیم تر از آن است که قابل تصور باشد. هیئت حاکمه در مواجهه با تعمیق بحران انقلابی موجود - که مدام تشدید می شود - در وضعیتی کاملاً شکست خورده قرار دارد. برای هیئت حاکمه ایران، هیچ مفری جهت برون رفت از شرایط سخت و دشواری که در آن دست و پا می زند متصور نیست. آنچه شرایط را برای جمهوری اسلامی سخت تر کرده، همانا وجود دوران انقلابی حاکم بر جامعه و بالا رفتن روحیه اعتراضی توده های مردم ایران است که از دی ماه ۹۶ تا به امروز برای سرنگونی جمهوری اسلامی به مبارزه ای علنی با ارتجاع حاکم روی آورده اند.

مبارزه ای فزاینده و رو به جلو که هم اینک با خشمی انفجارگونه در جای جای کشور زبانه می کشد. اکنون این فقط معلمان نیستند که صدای اعتراض شان از هر سو شنیده می شود. این فقط بازنشستگان نیستند، که دو روز در هفته با تجمعات اعتراضی خود فریاد می زنند: «فقط کف خیابون، به دست میاد حقمون». تنها پرستاران نیستند که در اعتراض به سختی کار و وضعیت بد معیشتی شان فریاد و اعتراض علنی را پیشه کرده اند. این فقط کارگران پروژه ای، قراردادی، ارکان ثالث و دیگر بخش های نفت و گاز و پتروشیمی نیستند که برای افزایش دستمزد و دیگر مطالبات معوقه شان با برگزاری تجمعات کوچک و بزرگ، دست از کار می کشند.

اکنون با وضعیت بحرانی ایجاد شده، دامنه اعتراضات گوناگون و پراکنده در گستره ای توده ای کل جامعه را فرا گرفته است. ابعاد بحران های اجتماعی، نظیر آب، برق، نان، دارو، درمان، مسکن، آموزش و پرورش، عدم امنیت و گسترش ناامنی و سرکوب در جامعه، به میزانی تعمیق یافته اند که نه فقط اقشار معینی از مردم، بلکه همه گروه های مختلف اجتماعی در وضعیتی بسیار نابامان روزگار می گذرانند.

این وضعیت آتش زیر خاکستر را، نه ما، که اعتراضات رو به رشد توده ای به صد سخن فریاد می زنند. این را خانواده های شماری از زندانیان سیاسی محکوم به اعدام در تهران، گروهی از جوانان و بیکاران جویای کار در گچساران، جمعی از ناوایان در شهرهای رشت و بابلر، تعدادی از کارگران لومینیم سازی اراک، جمعی از نیروهای شرکتی مخابرات منطقه آذربایجان شرقی، گروهی از کشاورزان شیراز و جمعی از بازنشستگان صنعت نفت در اهواز به ما می گویند. این را گروه های مختلفی از مردم که فقط در روز سه شنبه ۲۳ اردیبهشت ماه جاری با برگزاری تجمعات اعتراضی در مقابل ادارات دولتی مطالبات خود را فریاد زدند، می گویند.

این وضعیت بحرانی و غیر قابل تحمل را نه ما، که شماری از بازنشستگان مخابرات در شهرهای

اراک، تبریز، تهران، شهرگرد، کرمانشاه، سنجند، مریوان، اهواز، اصفهان، زنجان، بابل، رشت و بیجار به ما می گویند. بازنشستگانی که در دوران استراحت خود با برگزاری همزمان تجمعات اعتراضی در مقابل ساختمان های این شرکت در شهرهای مختلف کشور خواستار تحقق مطالبات خود هستند. این را جمعی از کارگران شرکت نفت فلات قاره ایران در منطقه عملیاتی لاوان، گروهی از کارکنان بهداشت دانشگاه تبریز، جمعی از بازنشستگان شرکت ایران پولین در رشت، شماری از رانندگان کامیون های وارداتی و جمعی از مالکان زمین های شهرک زیتون در تهران به ما می گویند. گروه های مختلفی از مردم رنج کشیده که با برگزاری تجمعات اعتراضی در روز دوشنبه ۲۲ اردیبهشت ماه جاری خواستار رسیدگی به مطالباتشان شدند. این وضعیت آتش زیر خاکستر را، تعدادی از کمپرسی داران در رستم آباد گیلان به تصویر کشیده اند که در همین روز برای تحقق خواست هایشان برای سومین روز متوالی دست به اعتصاب زدند. این را جمعی از کسبه بازار سنجند به ما می گویند که روز یکشنبه ۲۱ اردیبهشت در اعتراض به قطعی برق دست به تجمع زدند.

این وضعیت بحرانی حاکم بر کشور را، ادامه تجمعات اعتراضی ده روزه ناوایان به عدم واریز یارانه ها، افزایش نرخ بیمه و قطعی مکرر برق در شهرهای مختلف کشور از جمله اصفهان، خوزستان، ایلام، قم، کرمانشاه، بیرجند و ماهشهر در مقابل فرمانداری ها، در خرم آباد و مشهد مقابل اتحادیه و اعتصاب ناوایان بزد در اعتراض به قطعی مکرر آب و برق تصویر کرده اند. این وضعیت آتشفشانی را، اعتراضات هفته پیش مردم کلاهی در میناب علیه سرکوب و کشتار، ادامه اعتراضات کارگران شرکتی شرکت مخابرات استان آذربایجان شرقی در روز شنبه ۲۷ اردیبهشت نسبت به عدم تبدیل وضعیت و سطح پایین حقوق در مقابل نمایندگی شرکت شسکام در تبریز و ادامه اعتراضات کارگران شاغل و بازنشسته فروشگاه های زنجیره ای رفاه نسبت به عدم پرداخت مطالبات شان در مقابل دفتر مرکزی این شرکت در تهران به صد سخن فریاد می زنند.

این وضعیت اسفبار و تحمل ناپذیر حاکم بر جامعه را، ادامه اعتراضات متقاضیان مسکن ملی کشور نسبت به افزایش قیمت و عدم تحویل واحدها در مقابل فرمانداری کاشان، ادامه اعتراضات کشاورزان رفسنجان نسبت به قطعی مکرر برق در مقابل فرمانداری این شهر، اعتصاب نیشان داران خمینی شهر و درجه در اعتراض به عملکرد اتحادیه و نرخ کرایه حمل بار، اعتراض اهالی منطقه جکیگور شهرستان راسک نسبت به توقیف خودروی یک سوختبر با مسدود کردن جاده در روز ۲۷ اردیبهشت و در سطحی کلان تر مبارزات دلاورانه زنان به ما می گویند. این حجم از تجمعات اعتراضی در شهرهای مختلف کشور که صرفاً بخشی از اعتراضات توده های مردم ایران در ده روز گذشته است، به روشنی وضعیت آتشفشانی جامعه را برای ما تصویر می کنند.

با اینهمه و به رغم این حجم از تجمعات

جایگاه طبقاتی معلمان

به‌ویژه در دو نوشته (۱) به تفصیل مسئله کار مولد و نامولد، افزایش نیروی بخش خدمات در دنیای کنونی و رشد خرده‌بورژوازی جدید همراه با آن، نقشی که کارگران فکری در نتیجه پیشرفت‌های علمی و فنی و صنایع جدید پیدا کرده‌اند، خصلت دوگانه کار فکری در روند تولید مادی را مورد بحث قرار داده و از جمله نشان داده است که چرا معلمان اصولاً کارگر نیستند و با این وجود تحت شرایط دیگری، معلم نیز که یک نیروی نامولد از زاویه سرمایه است، می‌تواند به کارگر تبدیل شود.

حیرت‌آور اما این است که اکنون برخی افراد که خود را مارکسیست نیز می‌دانند و این دیدگاه را مطرح کرده‌اند که معلمان کارگرند، جز یک‌مشت موعظه‌های اخلاقی، نظیر این‌که شرایط زندگی مادی و معیشتی معلمان شبیه کارگران است و خود را هم سرنوشت کارگران و نزدیک به آن‌ها می‌بینند، هیچ استدلال نظری معتبری پیرامون کارگر بودن معلمان شاغل در مدارس عمومی دولتی ارائه نکرده‌اند. بنابراین ضروری است که یکبار دیگر به‌ویژه با استناد به نظرات و مباحث مارکس و حتی نقل‌قول‌های متعدد و گاه طولانی، این مسئله مورد بررسی قرار گیرد.

برای هر مارکسیستی، دانستن این‌که کارگر کسی است که به‌سبب یک اضطرار اقتصادی ناگزیر است نیروی کار خود را به سرمایه‌دار بفروشد و با تولید ارزش اضافی، سرمایه را افزون سازد حکم الفبا را دارد.

جوهر تمام نظریه ارزش اضافی مارکس و این‌که چه کسی کارگر هست و چه کسی نیست در همین عبارت نهفته است. کارگر کسی است که سرمایه آفرین باشد و سرمایه را افزون سازد. از آن‌رو برای سرمایه‌داری که نیروی کار او را در ازای سرمایه خریده است، سرمایه آفرین است که ارزش اضافی تولید می‌کند و سرمایه را افزون می‌سازد. دقیق‌تر این‌که سرمایه‌دار با بخش متغیر سرمایه، نیروی کار کارگر را می‌خرد و او را به کار وامی‌دارد. کارگر در جریان تولید، یک ارزش نوین می‌آفریند که علاوه بر این‌که جبران‌کننده دستمزدی است که دریافت کرده، بخشی نیز به‌عنوان ارزش اضافی باقی می‌ماند که به‌عنوان سود به جیب سرمایه‌دار می‌رود و بر سرمایه افزوده می‌شود. در همین‌جا برای رفع هرگونه ابهام بگویم که مهم نیست این ارزش اضافی از طریق تولید مادی نصیب سرمایه‌دار شده باشد یا خدمات، کار ی‌دی باشد یا فکری. آنچه در اینجا حائز اهمیت هست، افزون سازی سرمایه است. در اینجا ما با کار مولد و کارگر به معنای دقیق کلمه، روبه‌رویم. "کار مولد بودن تعینی است از کار که در وهله نخست کوچکترین ربطی به محتوای معین کار، به‌فایده‌ی خاصش یا به ارزش مصرفی خود ویژه‌ای که در آن بازنمایی شده است، ندارد." "تعیین یافتگی مادی و محتوایی کار و بنابراین محصولش، در خود و برای خود، کوچکترین ربطی به تمایز گذاری بین کار مولد و نامولد ندارد." (۲)

اما می‌دانیم که در هر جامعه سرمایه‌داری از جمله جامعه ایران، افراد و گروه‌های فراوانی هستند که کاری انجام می‌دهند، مبلغی در هر روز یا در همراه عنوان حقوق یا عنوان دیگری دریافت می‌کنند. اما طرف حساب آن‌ها سرمایه نیست. آنچه به آن‌ها پرداخت می‌شود از بخش متغیر سرمایه نیست، ارزش اضافی هم تولید نمی‌کنند و سرمایه را افزون نمی‌سازند، بلکه مبلغی که به آن‌ها پرداخت می‌شود از طریق درآمد است. خواه از طریق درآمد افراد خصوصی باشد یا دولت، خواه کاری که در ازای آن پول دریافت می‌کنند، کاری مفید باشد مثل کار پزشک و هنرمند یا مضر و زیان‌بخش نظیر کار پلیس.

بنابراین کار نامولد، کاری است که ارزش اضافی تولید نمی‌کند، در برابر سرمایه مبادله نمی‌شود، دستمزدش از بخش متغیر پرداخت نمی‌گردد. این کاریست که خدمتی انجام می‌دهد و در ازای آن پولی می‌گیرد. کار مستخدمین خانگی، کارمندان دولتی، ارتشیان، مقامات دولتی، هنرمندان، روحانیون، پزشکان، وکلا، استادان دانشگاه‌ها.... از این نمونه است. این گروه‌ها با پروتاریا تفاوت اساسی دارند.

تا اینجا روشن است که کارگر مولد کسی است که دستمزدش از سرمایه پرداخت می‌شود و نامولد از درآمد.

با این توضیح آیا معلمانی که در مدارس عمومی دولتی مشغول به کارند وضعیت مشابه دسته اول را دارند یعنی مولدند و کارگر یا غیر مولد و غیر کارگر، از زاویه سرمایه؟ آنچه در اینجا می‌توان دید نه بحثی از سرمایه متغیری است که از طریق آن نیروی کار معلم خریده شده باشد و نه سودی که از قبل کار اضافی معلم عاید سرمایه‌دار شود و سرمایه را افزون ساخته باشد. چون در اینجا پرداخت حقوق معلم نه در ازای مبادله با سرمایه، بلکه در ازای درآمد است. آنچه تحت عنوان حقوق به معلم پرداخت می‌شود از محل درآمد دولت است که با آن خدمت معینی را خریده و در ازای آن مبلغی را پرداخته است. بنابراین نفس پولی هم که به معلم داده می‌شود تغییری در وضع پدید نمی‌آورد؟ مارکس می‌نویسد:

"آن‌جا که مبادله‌ی پول مستقیماً با کار روی می‌دهد، بی آن‌که این کار سرمایه تولید کند، یعنی بی آن‌که کار مولد باشد، این کار به مثابه خدمت خریداری می‌شود و این خدمت در اساس هیچ نیست جز بیان ارزش مصرفی ویژه‌ای که کار تحویل می‌دهد، درست مانند ارزش مصرفی > که کلای دیگری، اما این بیان ویژه‌ای است برای ارزش مصرفی خاص کار که خدمتی که تحویل می‌دهد یک شیء نیست، بلکه یک فعالیت است و این کوچکترین فرقی ندارد با مثلاً ماشین یا مثلاً یک ساعت..." نتیجه این‌که >از یک‌سو< مبادله صرف پول و کار، کار را به کار مولد بدل نمی‌کند و از سوی دیگر، محتوای این کار در وهله‌ی نخست،

سودمندی کار معلم هم تغییری در رابطه اقتصادی پدید نمی‌آورد. "این رابطه‌ای نیست که

به‌موجب آن پول به سرمایه دگر دیسی یابد." فرق میان دستمزدی که کارگر از طریق سرمایه دریافت می‌کند و آنچه را که معلم از طریق درآمد دریافت می‌کند، دقیقاً فرق میان کار مولد و نامولد و آن چیزی است که کارگر را از غیر کارگر متمایز می‌سازد و مارکس در نوشته‌های اقتصادی خود، مفصل آن را مورد بحث قرار داده است. اکنون به این مباحث مارکس رجوع کنیم.

مارکس برای نشان دادن تفاوت میان کار مثلاً معلمی که در اینجا مورد بحث ماست، با کارگر بر سر کار مولد و نامولد می‌نویسد:

"کار مولد در معنای تولید سرمایه‌دارانه کاری مزدی است که با مبادله در ازای بخش متغیر سرمایه (یعنی بخشی از سرمایه که به کارمزد تخصیص یافته است) نه فقط این بخش از سرمایه (یا ارزش توانایی کار خود > کارگر < را بازتولید می‌کند، بلکه علاوه بر آن ارزش اضافی‌ای نیز برای سرمایه‌دار تولید می‌کند. فقط از این طریق است که کالا یا پول به سرمایه دگر دیسی می‌یابد > به مثابه سرمایه تولید می‌کند. فقط آن کارمزدی‌ای مولد است که سرمایه تولید می‌کند "آن کار مزدی مولد است که ارزش بیشتری از آنچه هزینه برمی‌دارد می‌آفریند"

"بی‌گمان در شمار کارگران مولد همه کسانی هستند که به این یا آن شیوه در تولید کالا دخیل‌اند، از کارگر بدی واقعی گرفته تا مدیر و مهندس (مادام که آن‌ها در زمره سرمایه‌داران نیستند)."

"به این ترتیب در عین حال و بی‌امواگر روشن شده است که کار نامولد چیست. کار نامولد کاری است که نه در ازای سرمایه بلکه بی‌میانجی در ازای درآمد مبادله می‌شود، یعنی با کارمزد یا سود (و طبعاً با منابع گوناگون دیگری که هم‌سفره‌های سود سرمایه‌دارند، همانا بهره و رانت). این تعاریف "نه از تعریف کار در عطف به مادیتش (یعنی نه از سرشت محصولش و نه از تعیین یافتگی کار به مثابه‌ی کار مشخص)، بلکه از شکل اجتماعی متعینش و از مناسبات اجتماعی تولیدی که در آن‌ها تحقق می‌یابد برگرفته شده‌اند. بر این اساس، و به‌عنوان نمونه یک بازیگر، حتی یک دلقک، کارگری مولد است، اگر در استخدام سرمایه‌دار (یا بنگاه‌دار) ی کار کند که بازیگر کاری بیش‌تر از آنچه در شکل کارمزد از او دریافت کرده است به او بازگرداند، در حالی که خیاطی که به خانه سرمایه‌دار می‌آید و شلوارش را وصله می‌کند، یعنی برای او صرفاً ارزش مصرفی به وجود می‌آورد، کارگری نامولد است. کار فرد نخست در ازای سرمایه مبادله می‌شود، کار فرد دوم در ازای درآمد فرد نخست ارزش اضافی می‌آفریند، فرد دوم موجب صرف درآمدی می‌شود."

در این بخش مسائلی مطرح می‌شود که باید بیشتر پیرامون آن بحث کرد. "نوع واحدی از کار می‌تواند مولد یا نامولد باشد" یک فرد یا یک گروه اجتماعی و حرفه‌ای می‌تواند کارگر نامولد باشد و در وضعیت و شرایط دیگر مولد. یک نویسنده که فرضاً یک رمان می‌نویسد، می‌تواند آن را در ازای مبلغی معین به یک بنگاه انتشاراتی بفروشد. در اینجا او نامولد است یعنی

جایگاه طبقاتی معلمان

آن چه عاید می‌کند تا جایی که کاری را نسبتاً پرداخت‌نشده انجام می‌دهد، تابع هیچ نوع ایجاد مستقیم ارزش اضافی نیست بلکه تابع همکاری‌اش در کاهش هزینه‌ی تحقق ارزش اضافی است." (۳)

پس روشن است که کارگر بازرگانی گرچه مستقیماً ارزش اضافی تولید نمی‌کند، اما به کاهش هزینه‌های سامان‌یابی اضافه ارزش کمک می‌کند. بازرگان قسمت اعظم همان وظیفه‌ای را که به برکت آن پولش سرمایه می‌شود به‌وسیله کارگران خود انجام می‌دهد. اگر چه کار پرداخت نشده این کارگران اضافه ارزش نمی‌آفریند ولی برای بازرگان وسیله تصاحب اضافه ارزش را فراهم می‌آورد.

اکنون می‌رسیم به این سؤال که اگر معلمان مورد بحث ما کارگر نیستند، جایگاه طبقاتی آن‌ها در کجاست؟ معلمان از نظر حرفه‌ای وابسته به گروه اجتماعی روشنفکران جامعه، نه در معنای مرسوم آن در ایران، بلکه در معنای وسیع کلمه‌اند. یعنی کسانی که با کار فکری سروکار دارند. از نظر ساختار طبقاتی جامعه، در میانه دوطبقه اصلی جامعه جای گرفته و جزء اقشار میانی جامعه‌اند. از همین رو از ثبات سیاسی برخوردار نیستند. به‌حسب اوضاع گاه به طبقه کارگر نزدیک می‌شوند و گاه به بورژوازی. البته لایه فوقانی این قشر همواره به بورژوازی گرایش دارد. فراموش نکنیم همین معلمانی که امروز خود را به جنبش طبقاتی کارگران نزدیک می‌بینند و سازمان ما هم معلمان را متحد طبقه کارگر می‌داند، در گذشته‌های نه‌چندان دور، اگر نگوییم یکپارچه، لاقلاً اکثریت بزرگ آن‌ها پشت اصلاح‌طلبان حکومتی بودند و رهبران آن‌ها نیز وابسته به جریان موسوم به اصلاح‌طلب. با شکست اصلاح‌طلبی و زیر فشار شرایطی که رژیم ارتجاعی به آن‌ها تحمیل کرده است، به طبقه کارگر نزدیک شدند و از درون این تحول بود که جنبش معلمان یک رهبری نسبتاً رادیکال هم پیدا کرد. بنابراین وظیفه مارکسیست‌ها در درون معلمان و جنبش آن‌ها، کار ناممکن تبدیل معلمان به کارگر نیست، بلکه ضمن تلاش برای تقویت گرایش مارکسیستی، تلاش برای تقویت رادیکالیسم این جنبش و اتحاد نزدیک آن با کارگران است.

- ۱- سیر قهقاری در جنبش سوسیالیستی ایران - انتشارات سازمان فدائیان (اقلیت) سال ۱۳۷۲
- ۲- انقلاب اجتماعی و حزب انقلاب اجتماعی - انتشارات سازمان فدائیان (اقلیت) سال ۱۳۸۸
- ۳- تمام نقل‌قول‌های داخل گیومه، بدون ذکر مأخذ، نقل از "نظریه‌های ارزش اضافی - دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳ - ۱۸۶۱ (جلد اول)" اثر کارل مارکس ترجمه کمال خسروی است.
- ۳- کارل مارکس، سرمایه جلد سوم - مترجم حسن مرتضوی

همان‌گونه که چنین کارگاه‌های آموزشی‌ای به شمار فراوان وجود دارند. هرچند این آموزگاران در برابر شاگردان‌شان کارگران مولد نیستند، اما در ارتباط با بنگاهداران‌شان کارگرانی مولدند. بنگاهداری سرمایه‌اش را در ازای توانایی کار آن‌ها مبادله می‌کند و خود را به‌واسطه این فرایند به ثروت می‌رساند. در بنگاه‌های نمایشی و مؤسسات تفریحی نیز وضع بر همین منوال است. هنرپیشه در اینجا در برابر تماشاچیان در مقام هنرمند ظاهر می‌شود، اما در رابطه با کارفرما و بنگاهداری کارگری مولد است. پس کسانی که کلاً معلمان را کارگر می‌دانند در این بحث‌های کار مولد و نامولد چپ‌شان خالی ست و چیزی در برابر نظرات صریح مارکس ندارند. دست‌شان از هم‌جا که خالی می‌شود سراغ کار بازرگانی و کارگر بازرگانی می‌روند و ادعا می‌کنند همان‌گونه که کارگر بازرگانی به‌عنوان کارگر خدمات مستقیماً ارزش اضافی تولید نمی‌کند و مستقیماً مولد نیست اما باز هم باعث می‌شود که ارزش اضافی نصیب سرمایه‌دار بازرگان شود، معلمان نیز نظیر کارگران بخش خدمات بازرگانی هستند. اما کارگر بازرگانی ربطی به معلم ندارد. کارگر بازرگانی برخلاف معلم، رابطه‌اش با سرمایه است. کارگر بازرگانی نیروی کارش را مثل هر کارگر دیگری به بازرگان می‌فروشد، سرمایه‌دار بازرگان با سرمایه متغیرش نیروی کار کارگر بازرگانی را می‌خرد، کار اضافی از کارگر می‌کشد، استثمار می‌کند و سود می‌برد. بنابراین کارش مولد است. درحالی‌که در مورد معلم نه سرمایه متغیری وجود دارد که دستمزد معلم از طریق آن پرداخت گردد، نه نقشی در انتقال ارزش اضافی که در جای دیگری تولید شده باشد. بنابراین مقایسه کارگر بازرگانی با معلمی که خدمتی را انجام می‌دهد و حقوق می‌گیرد، قیاس مع‌الفارق است.

مارکس در جلد سوم سرمایه می‌نویسد: "اکنون این پرسش مطرح می‌شود که تکلیف کارکنان مزدبگیر بازرگانی استخدام‌شده توسط سرمایه‌دار بازرگانی، در این‌جا کاسب کالا چیست؟ از یک منظر، چنین کارمند بازرگانی‌ای، کارگر مزدبگیری مانند سایرین است. اول آن که کارش با سرمایه متغیر بازرگان خریداری می‌شود و نه با پولی که بازرگان به‌عنوان درآمد خرج می‌کند، به‌عبارت دیگر، این کالا نه برای خدمت شخصی بلکه با قصد ارزش‌افزایی سرمایه تخصیص‌یافته در آن خریداری شده است. دوم، چون ارزش نیروی کارش و بنابراین مزدش مانند تمامی کارگران مزدبگیر دیگر، با هزینه‌های تولید و بازتولید این نیروی کار خاص تعیین می‌شود و نه با محصول کارش

کارگر نیست. اما همین نویسنده وقتی که به استخدام یک بنگاه انتشاراتی بزرگ درمی‌آید و در خدمت آن می‌نویسد، یک کارگر مولد است، چون دستمزدش از سرمایه بنگاهداری پرداخت می‌گردد و با کار خود برای بنگاه سود تولید می‌کند و سرمایه را افزون می‌سازد.

همین مسئله را در سطحی دیگر در مورد یک گروه حرفه‌ای معین می‌توان دید. به‌عنوان نمونه به پرستاران در ایران اشاره کنیم. زمانی بود که بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی و درمانی کاملاً دولتی بودند و پرستاران وضعیتی تقریباً مشابه معلمان کنونی داشتند. یعنی آن‌ها در مقوله کارگران نامولد قرار داشتند. سیاست‌های نئولیبرال اولاً منجر به گسترش وسیع مراکز درمانی خصوصی شد که با سرمایه خود، پرستاران را استخدام می‌کنند و از قبل کار آن‌ها، استثمار آن‌ها، سرمایه را افزون می‌سازند. ثانیاً - سیستم خودگردانی مراکز درمانی نیز مراکز درمانی را به بنگاه‌های سرمایه‌داری تبدیل کرد که کسب سود در آن‌ها حاکمیت دارد. بخش اعظم پرستاران مراکز درمانی دولتی را شرکت‌هایی تأمین می‌کنند که پرستاران در استخدام آن‌ها هستند. این شرکت‌ها به پرستاران دستمزد می‌دهند و از قبل کار آن‌ها در بیمارستان‌ها، سود کسب می‌کنند. معدود پرستارانی هم که در استخدام دولت باقی‌مانده‌اند، به همان شکل کارگر مزدبگیر در بیمارستان‌های دولتی مشغول به کارند. بنابراین با این تحولات، پرستاران که زمانی غیر مولد بودند، اکنون به کارگران مولد تبدیل شده‌اند. در بخش آموزش نیز هم‌اکنون تعدادی مدارس خصوصی وجود دارد که معلمان در آن‌ها مولدند، دستمزدشان از طریق سرمایه صاحب موسسه آموزشی پرداخت می‌گردد، برای سرمایه‌دار موسسه آموزشی سود تولید می‌کنند. بنابراین، کارگران بخشی آموزشی محسوب می‌شوند. البته آن‌ها در قیاس با کل معلمان ایران رقم محدودی هستند. آن‌ها را باید به‌عنوان استثنا کنار گذاشت. اکثریت بزرگ معلمان ایران را همان معلمان بخش دولتی تشکیل می‌دهند که چنانچه توضیح داده شد، کارگر نیستند. در مورد معلمان گروه نخست است که مارکس می‌نویسد:

"تولید از کنش تولیدی قابل‌تفکیک نیست. مثلاً نزد همه‌ی هنرمندان مجری هنر، سخنرانان، هنرپیشگان، آموزگاران، پزشکان، کشیشان و غیره. در این‌جا نیز شیوه تولید سرمایه‌داری در قلمرو محدودی صورت می‌پذیرد که بنا بر سرشت خود فقط می‌تواند در برخی سپرها جاری شود. مثلاً در مؤسسات آموزشی، آموزگاران می‌توانند برای بنگاهداران این مؤسسات صرفاً کارگران مزدبگیر باشند،

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران

آغاز کلاس‌ها از ساعت ۶ صبح جمهوری اسلامی ویرانگر نظام آموزشی

بکشاند. به‌گفته‌ی یکی از والدین دانش‌آموزان: "هدف اصلی با خاک یکسان کردن چندرغاز انگیزه‌ی دانش‌آموزان است". البته در همین‌جا باید تاکید کرد که تغییر ساعت مدارس اگرچه برای همه‌ی کودکان آسیب‌زاست، اما بویژه این سیاست در مورد کودکان توده‌های محروم و ستمدیده‌ی جامعه بسیار تاثیرگذار است. پیش از این اخباری نیز از قطع برق مدارس و تاثیرات مخرب آن بویژه در مناطق گرمسیر که منجر به تعطیلی کلاس‌ها گردید، منتشر شده بود. به برخی از مدارس نیز اعلام کرده بودند که برای جلوگیری از قطع برق باید مبالغ بسیار بالایی پرداخت کنند که مدارس دولتی اساساً چنین بودجه‌ای ندارند.

اما این یگانه تصمیم جمهوری اسلامی علیه کودکان و بویژه کودکان خانواده‌های کارگری و زحمتکش جامعه نیست. در طول این سال‌ها سیاست‌های متعدد جمهوری اسلامی در زمینه آموزش و پرورش به روشنی ثابت کرد که برای حکومت اسلامی تحصیل و آموزش کودکان کارگر و زحمتکش اهمیتی ندارد و قرار نیست که آموزش رایگان و باکیفیت چرخه‌ی نابرابری را در جامعه کاهش دهد، بلکه برعکس قرار است آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی اتفاقاً در خدمت گسترش و تداوم این نابرابری و نظم ظالمانه سرمایه‌داری باشد. تنها نگاهی به وضعیت کنونی آموزشی در کشور، نتایج فاجعه‌بار سیاست‌های جمهوری اسلامی برای کودکان محروم جامعه، همچون تشدید و تکثیر فقر را عیان می‌سازد. سیاست‌هایی که منجر به حذف ۳۰ درصد کودکان (به‌ویژه دختران و کودکان در مناطق محروم) از چرخه‌ی تحصیل شده است.

حتا در گزارش اخیری که مرکز پژوهش‌های مجلس اسلامی با عنوان "پایش ابعاد فقر سال ۱۴۰۲: فقر آموزش" منتشر کرد، بر وضعیت فاجعه‌بار آموزشی صحنه گذاشته شد. این گزارش ضمن تایید تاثیر فقر خانواده در خارج شدن کودکان از چرخه‌ی تحصیل و یا ایجاد مانع در پیشرفت تحصیلی‌شان، در رابطه با کاهش کیفیت آموزش به دو آزمون بین‌المللی "تیمز" و "پرلز" اشاره داشته است.

براساس آخرین آزمون تیمز که دانش ریاضی و علوم دانش‌آموزان در دو مقطع کلاس چهارم و هشتم در سراسر جهان را ارزیابی می‌کند. نمره کل ریاضی دانش‌آموزان در سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ در مقطع چهارم ۴۲۰ بوده که کمتر از معیار تعیین شده یعنی ۵۰۰ است و از این نظر دانش‌آموزان ایران در بین ۵۸ کشور در جایگاه ۵۳ قرار گرفتند. در دوره‌ی قبل این آزمون که در سال ۲۰۱۹ برگزار شد (۱۳۹۸ شمسی) نمره ریاضی دانش‌آموزان ایران ۴۴۳ بود که در آزمون جدید ۲۳ نمره کاهش داشته است. در این آزمون ۴۱ درصد دانش‌آموزان به نمره دانش پایه ریاضی نرسیدند در حالی که میانگین بین‌المللی آن ۸ درصد است.

در آزمون پرلز سال ۱۴۰۱، در مجموع ۴۱ درصد از دانش‌آموزان ایرانی در سواد خواندن حتا به پایین‌ترین معیار نرسیدند. این در حالی‌ست که میانگین بین‌المللی این معیار تنها ۶ درصد است. میانگین نمرات امتحان نهایی سال آخر دبیرستان نیز در سال‌های اخیر روند نزولی داشته به‌طوری‌که در ۱۷ استان نمره‌ی میانگین زیر ۱۰ بوده است. همچنین میانگین کشوری رشته‌ی "ادبیات و علوم انسانی" پایین‌تر از سایر رشته‌ها و به زیر ده (۹/۱۳) کاهش یافته است. در سال ۱۴۰۲ تنها در استان یزد میانگین نمرات امتحان نهایی بالاتر از ۱۲ بود.

یک نکته مهم دیگر در آزمون پرلز این بود که سواد خواندن و درک مطلب دانش‌آموزانی که در خانه به زبان‌های دیگر سخن می‌گویند ۸۸ نمره کمتر از دانش‌آموزانی بود که در خانه به فارسی صحبت می‌کنند. به‌طور کلی تمامی آمارها نشان می‌دهند که گسترش فقر و تشدید بحران اقتصادی رکود - تورمی، تاثیر مستقیمی بر بدتر شدن وضعیت آموزشی کشور داشته است. براساس گزارش فوق در حالی‌که در سال ۹۷ هزینه آموزش در سبد هزینه‌های خانوار به‌طور متوسط ۴/۷۲ بود، در سال ۱۴۰۲ و با گسترش فقر به تنها ۱/۱ درصد رسید.

در مناطق و استان‌هایی که فقر شدت بیشتری دارد شاهد وضعیت وخامت‌بار تحصیلی نیز هستیم. برای نمونه در استان سیستان و

بلوچستان بیش از ۵۸ درصد جوانان ۱۸ تا ۲۴ سال فاقد مدرک دیپلم هستند. همچنین در استان کرمانشاه ۲۲ درصد، در سیستان و بلوچستان ۳/۲۲ درصد، خوزستان ۳۶ درصد و آذربایجان غربی ۲۷ درصد کودکان ۱۲ تا ۱۷ سال فاقد مدرک مقطع ابتدایی می‌باشند.

نرخ بی‌سوادی برای گروه سنی ۱۵ سال و بالاتر نیز به‌رغم آن‌که سال‌ها پیش جمهوری اسلامی مدعی ریشه‌کنی بی‌سوادی شده بود براساس گزارش فوق ۱۵ درصد است. اما معضل بزرگ دیگر کم‌سوادی است که در جهان کنونی در واقع این افراد نیز به‌نوعی بی‌سواد محسوب می‌شوند که نتیجه پایین‌آمدن کیفیت آموزش و تبلیغ و "تدریس" خرافات و دین در مدارس است. بنابراین می‌توان گفت که آمار ۸۵ درصدی نرخ باسوادی یک آمار گمراه کننده است.

در آزمون کنکور نیز تاثیر ویرانی آموزش و پرورش و نابودی آموزش رایگان و با کیفیت را به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد. تنها دو درصد از رتبه‌های زیر ۳۰۰۰ کنکور در مدارس دولتی درس خوانده‌اند. به عبارتی دیگر تنها ۶۰ دانش‌آموز مدارس دولتی توانستند رتبه تا ۳۰۰۰ را در کنکور بدست آورند و ۲۹۴۰ دانش‌آموز دیگر از سایر مدارس مانند غیرانتفاعی، تیزهوشان، شاهد و غیره بودند. همین وضعیت است که بسیاری از خانواده‌ها را وادار می‌سازد تا هر طور که شده کودکان خود را به مدارس غیرانتفاعی بفرستند.

جدا از فقدان امکاناتی که امروز باید در مدارس در دسترس همگان باشد از جمله آزمایشگاه و امکانات دیجیتالی، مدارس دولتی از کمبود معلم و تراکم بالای دانش‌آموز رنج می‌برند و این تاثیر مستقیمی بر یادگیری کودکان می‌گذارد. کودکانی که بسیاری از آن‌ها با سوء تغذیه و گرسنگی درگیر هستند و این نیز خود عامل مهمی در میزان یادگیری کودکان است. اما در همین کشور که مدارس دولتی با چنین وضعیت اسفباری روبرو هستند، مدارس معروف به مدارس لاکچری وجود دارند که تنها هزینه ثبت‌نام در آن مدارس ۵۰۰ میلیون تومان است. تازه برخی از والدین کودکان خود را در مدارس آنلاین (خارج از کشور) با شهریه ۹ تا ۱۸ هزار دلاری ثبت‌نام می‌کنند. در حالی‌که هزاران مدرسه از داشتن سرویس بهداشتی مناسب و آب آشامیدنی محروم هستند، مدارس لاکچری دارای

در صفحه ۱۱

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

آغاز کلاس‌ها از ساعت ۶ صبح جمهوری اسلامی ویرانگر نظام آموزشی

آتش زیر خاکستر

اعتراضی کوچک و بزرگ، آنچه مایه نگرانی ست، همانا پراکندگی این اعتراضات و عدم حضور متشکل و کارساز طبقه کارگر در فرایند این اعتراضات عمومی است. اینکه طبقه کارگر ایران با برگزاری دستکم ۲ هزار اعتراض و تجمع و اعتصاب سالیانه در سال‌های اخیر، پیش قراول مبارزه در جامعه بوده است، کمترین تردیدی در آن نیست. اینکه طبقه کارگر ایران در مسیر مبارزه برای اهداف طبقاتی خود، برای تحقق برابری و رهایی جامعه از نظم استثمارگرانه موجود هزینه‌های سنگینی پرداخته است، باز هم بر کسی پوشیده نیست. اما تجربه خیزش انقلابی دیماه ۹۶، قیام شکوهمند آبان ۹۸ و جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» در نیمه دوم ۱۴۰۱ به روشنی نشان داده اند که جنبش‌های خیابانی با همه حجم و وسعتی که داشته باشند، در غیاب حضور طبقاتی و سازمان یافته طبقه کارگر که می‌بایست نقش هدایت و رهبری جنبش‌های بزرگ اجتماعی را در گستره سراسری ایفا کند، هرگز قادر به سرنوشتی انقلابی جمهوری اسلامی نیستند و نخواهند بود.

اینکه جمهوری اسلامی رفتنی ست، کمترین تردیدی در آن نیست، اینکه نظام پوسیده جمهوری اسلامی غرق در بحران است و وجود بحران‌های ژرف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ادامه حیات را بر حاکمان اسلامی سد کرده اند، باز هم تردیدی در آن نیست. با این همه و به رغم همه اعتراضات پراکنده ای که بسان آتش زیر خاکستر وقوع سر بر کشیدن آتشفشان جنبش‌های بزرگ اجتماعی را نوید می‌دهند، باید بر این موضوع تأکید داشت که این نظام فاسد و سرکوبگر هرگز بدون مبارزات متشکل توده‌های مردم ایران و بدون مبارزات سازمان یافته و متشکل طبقه کارگر که لازمه هدایت و رهبری جنبش‌های بزرگ اجتماعی ست، در فرایندی انقلابی سرنگون نخواهد شد. این آتش زیر خاکستری که زیر پای جمهوری اسلامی در حال شعله بر کشیدن است، خاموش شدنی نیست. همگان، به هوش باشیم و بدانیم که جمهوری اسلامی را می‌بایست در پرتو مبارزات وسیع توده ای، اعتصاب عمومی سیاسی همراه با سازماندهی یک قیام مسلحانه توده ای بر انداخت.

خانواده‌ها در حالی که فقر مدام گسترش پیدا می‌کند، منجر به افزایش بازماندگی از تحصیل در میان کودکان شده است، بویژه در مقطع دبیرستان که پدیده کم‌سوادی را گسترش می‌دهد. دخالت دین در امور مدارس و کتب درسی، تبعیض جنسیتی و ممنوعیت تحصیل به زبان مادری از دیگر معضلات آموزش و پرورش در ایران هستند.

براساس برنامه سازمان فدائیان (اقلیت) برای حکومت شورایی، "مدارس و آموزشگاه‌ها باید مطلقاً غیرمذهبی باشند، تدریس هرگونه امور دینی و انجام مراسم مذهبی در مدارس موقوف شود. مذهب و دستگاه روحانیت نباید مطلقاً هیچ‌گونه دخالتی در امور مدارس و برنامه‌های درسی و آموزشی داشته باشند".

همچنین در برنامه سازمان آمده است: "باید هرگونه مداخله مذهب و روحانیت در مدارس به‌فوریت ممنوع گردد و دستگاه‌های سرکوب و جاسوسی که دست‌اندرکار ارتجاع فرهنگی، سرکوب و ایجاد جو رعب و وحشت در مدارس هستند برچیده شوند. آموزش رایگان و اجباری تا پایان دوره متوسطه و به‌رهمندی تمام دانش‌آموزان به هزینه دولت از غذا، پوشاک، وسائل تحصیل و ایاب و ذهاب.

دگرگونی بنیادی نظام آموزشی کشور، به‌نحوی که نزدیک‌ترین پیوند بین مدرسه و کار اجتماعی مولد برقرار گردد و آموزش نظری و عملی تلفیق شود. با این دگرگونی، موانعی که سیستم آموزشی موجود بر سر راه ادامه تحصیلات اکثریت عظیم جوانان کشور ایجاد نموده، باید از بین برود و هر کس بر حسب تمایل و استعدادش قادر به ادامه تحصیلات عالی رایگان باشد.

دولت موظف است برای تمام جوانانی که تحصیلات خود را به پایان می‌رسانند امکان اشتغال پدید آورد.

دولت موظف است از طریق ایجاد و گسترش مراکز ورزشی و پرورشی، ایجاد کلپ‌های مختلف هنری و فرهنگی و دیگر مراکز و مؤسسات تفریحات سالم در جهت شکوفایی و رشد و اعتلاء جسمانی، معنوی و فرهنگی جوانان تلاش نماید".

رستوران با غذاهای متنوع هستند که هزینه‌ی یک وعده غذای آن از دستمزد یک روز کارگر بیشتر است. این وضعیت آموزشی است که حکومت اسلامی بوجود آورده است. آن‌گاه خامنه‌ای شنبه ۲۷ اردیبهشت در دیدار با به‌اصطلاح گروهی از معلمان، بدون اشاره به این ویرانی، خزعلاتی را بر زبان آورد که گویا این دیکتاتور خون‌آشام در جهان دیگری سیر می‌کند. سهم آموزش در بودجه دولتی و سهم آموزش از تولید ناخالص داخلی در ایران حتا از بسیاری از کشورهای فقیر جهان پایین‌تر است و البته چرایی و عواقب آن برای مردم ایران روشن است، اما برای خامنه‌ای شارلاتان و مقامات دولت او این چیزها اهمیتی ندارد.

وظیفه‌ی دولت برخلاف چرندیات خامنه‌ای که هیچ ربطی با وضعیت فاجعه‌بار آموزش و پرورش ندارد و تنها تأکیدی بر نقش بیشتر دستگاه‌های امنیتی و دینی بر مدارس بود، آموزش رایگان و با کیفیت برای تمامی کودکان است. تمامی کودکان باید از شرایط برابر و مناسبی برای رشد توانایی‌ها و خلاقیت‌های خود برخوردار باشند و فضای مدرسه و کلاس مناسب ذهن پرسشگر و جستجوگر کودک باشد. وظایفی که جمهوری جنایتکار اسلامی بویی از آن‌ها نبرده است.

جدا از آن‌که حقوق معلمان بسیار ناچیز و با خط فقر فاصله بسیار دارد که این نیز به‌نوبه‌ی خود بر کیفیت کار معلم تأثیرگذار است، بودجه سالانه آموزش و پرورش تنها پاسخگوی همان حقوق ناچیز کارکنان وزارتخانه است و حتا برای پرداخت پاداش پایان خدمت معلمان گاه پولی نیست. بسیاری از هزینه‌های همان مدارس دولتی نیز بر دوش والدین انداخته شده است. یک برآورد از هزینه‌های آموزشی در ایران حاکی از آن است که تنها ۵۴ درصد از هزینه‌های آموزش برعهده دولت است و ۴۶ درصد دیگر مستقیماً توسط والدین هزینه می‌شود. این در حالی‌ست که ۱۰۰ درصد هزینه‌های آموزشی از کتاب و دفتر گرفته تا تغذیه مناسب بچه‌ها در مدارس باید برعهده‌ی دولت باشد.

افزایش بار هزینه‌های آموزشی بر دوش

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایند.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب
بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه
کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های
سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1120 May 2025

آغاز کلاس‌ها از ساعت ۶ صبح جمهوری اسلامی ویرانگر نظام آموزشی

وقاحت تمام یکی از دلایل اصلی این تصمیم را
"تقاضای زیاد والدین شاغل" اعلام کرد و گفت
"امیدوار است تا در سال تحصیلی آینده ساعات
آغاز به کار مدارس به حالت معمول بازگردد".
براساس تحقیقات گوناگونی که توسط محققان این
امور صورت گرفته، خواب و استراحت کافی
برای رشد جسمی و روحی کودکان و نوجوانان
بسیار ضروری است. به‌ویژه ساعات آخر خواب
یعنی همان ساعات ۵ و ۶ صبح - همان ساعاتی
که "دولت فخمه جمهوری اسلامی" با
سیاست‌های مخرب و نادانی محض از کودکان
می‌رباید - بسیار مهم هستند.

هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد که دولت آن
کودکان را در این ساعت به اجبار به مدارس

در صفحه ۱۰

"اگر تصمیم‌گیران درباره‌ی آموزش در مدارس
چیزی می‌دانستند، می‌فهمیدند که کودک نمی‌تواند
ساعت ۶ صبح در کلاس درس بنشیند". این
سخن یک دبیر بازنشسته و کارشناس آموزشی
در رابطه با تصمیم اخیر کابینه جمهوری اسلامی
در رابطه با تغییر ساعات مدارس است. دوشنبه
گذشته ۲۲ اردیبهشت، "معاونت برنامه‌ریزی و
توسعه منابع وزارت آموزش و پرورش
جمهوری اسلامی" با صدور بخشنامه‌ای شروع
کلاس‌های درس مدارس یک نوبته را از روز
سه‌شنبه ۲۳ اردیبهشت از ساعت ۶ صبح تا یک
بعدازظهر و مدارس دو شیفته را نوبت اول از ۶
صبح تا ۹ و سی دقیقه و شیفته دوم از ۹ و سی
دقیقه تا ۱۳ و ۳۰ دقیقه اعلام کرد. علی‌فرهادی
سخنگوی وزارت آموزش و پرورش نیز با



tvshorashora@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دمکراسی شورائی، رفقا و همراهان گرمی

بدین‌وسیله به اطلاع شما می‌رسانیم ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی از
ماهواره آلترناتیو شورائی از تاریخ جمعه اول فروردین ۱۴۰۴ تغییر خواهد کرد. ساعات جدید
پخش برنامه‌های ما از اول فروردین بدین قرار است:

تلویزیون دمکراسی شورائی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه در روزهای دوشنبه،
چهارشنبه و جمعه از ساعت نه و نیم تا یازده شب به‌وقت ایران پخش می‌کند و تکرار این برنامه‌ها
در روزهای سه‌شنبه، پنج‌شنبه، شنبه خواهد بود. تکرار برنامه‌ها از ساعت نه و نیم تا یازده صبح،
سه و نیم تا پنج عصر و یازده تا دوازده و نیم شب به‌وقت ایران است. روز یکشنبه نیز برنامه ما به
مدت یک ساعت از ساعت ده و نیم شب تا یازده و نیم خواهد بود. در روز دوشنبه سه بار نیز برنامه
یکشنبه بازپخش می‌شود. برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو
شورائی از ماهواره "پاه ست" [Yahsat] پخش می‌شود.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)،
شبکه‌های اجتماعی فیس‌بوک، تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب سازمان فدائیان (اقلیت) و تلویزیون
دمکراسی شورائی نیز دنبال کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورائی در شبکه‌های اجتماعی:

یوتیوب: tvshora1349، اینستاگرام: tv_shora، فیس‌بوک: tvshora، تلگرام: tvshora
شماره واتساپ برای پیام‌های صوتی و نوشتاری
0031644664405 (۰۰۳۱-۶۴۴۶۶۴۰۵)

آدرس تماس ای میل: tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون: www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره‌ای شبکه تلویزیونی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی